بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كل وليك الحجه بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه ارضك طوعا و تمتعه فيها طويلا

انشاءالله از ياران و ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم.

بحثي كه در خدمت دوستان بوديم انشاءالله امروز بايد به سرانجامي برسد انشاءالله و بتوانيم تمامش كنيم بحث در صراط مستقيم و صراط كساني كه خداي تبارك و تعالي به آنها نعمت داده و نه مغضوب عليهم و لضالين بود كه در مشخصات صراط به صورت خلاصه ايشان رساندند به آنجا كه صراط مراتب دارد و طرق الي الله مختلف است از جهت قرب و بعدشان به صراط و همچنين صراط جحيم هم در مقابل صراط مستقيم مراتب دارد كه آن صراط جحيم حقيقت واحده اي نيست به لحاظ نبود اين صراط مستقيم معنا پيدا مي كند لذا فرمودند معارف هم مناسب با همين حقيقتي كه مربوط به صراط است نسبتها و استعدادهايي كه با افراد پيدا مي كند به لحاظ آن استعدادها مختلف مي شود نه به لحاظ خودش والا او مطلق است اين بحث گذشت مطلب ديگري كه گذشت اين بود كه صراط مهيمن بر همه سبل است كسي هم كه بر صراط واقع است مهيمن بر بقيه افراد است ولايت كسي كه بر صراط است بر كساني كه بر سبلند لذا اگر اين ولايت بخواهد محقق باشد و اين حقيقت ولايت بخواهد تام باشد در نظام وجود معلوم مي شود كساني كه بر صراط مطلق واقع مي شوند اوحدي هستند صراط مطلق كه بايد مطلق وجود پيدا كرده باشند و سعه وجودشان اين طور اطلاقي شده باشد بايد حتما اوحدي باشند والا اگر كه كثير باشند اين كثير ولايتها در آنجا كه حقيقت واحده اي است معنا پيدا نمي كند لذا كثرتها در آنجا به وحدت تبديل مي شود حتما آن كسي كه ولايت دارد هميشه اوحدي از انسانهايي هستند كه به مرتبه صراط رسيدند كه آنجا فرمودند كه اميرالمؤمنان عليه السلام مصداق تام و بارزي است كه در روايات هم به آن اشاره شده بعد هم فرمودند كه صراط تعين پيدا مي كند معنايش به تعيني كه صراط دارد تعين پيدا مي كند هدايت به صراط به تعيني كه صراط دارد هر قدر صراط متعين‌تر هم باشد هدايت به صراط هم متعينتر مي شود بعد هم آن بحث الي و ارائه طريق و ايسال الي المطلوب را مطرح كردند و در انتها والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا تفاوت بين جهاد فينا و جهاد في سبيل الله را مطرح كردند امروز بحثي كه مطرح مي فرمايند اين است كه صراط مستقيم در سبل محفوظ است يعني هر چه سبل را ما نگاه كنيم صراط در آنها محفوظ است و اين كه صراط در آنها محفوظ است اين شبهه را جواب مي دهد كه اگر كسي بر صراط مستقيم واقع است طلب مي كند هدايت به صراط مستقيم را با اينكه بر صراط واقع است اين تحصيل حاصل نيست چرا؟ چون بر صراطي واقع است كه متحد با يك سبيل است روح يك سبيل است اما اين مي تواند با سبيل ديگري متحد شود كه صراط در آنجا هم هست لذا از سبيلي به سبيل ديگر تقاضا كردن و ورود به سبيل ديگر ورود از صراطي به صراط ديگر است در عين اينكه صراط واحد است پس تقاضاي هدايت به صراط مستقيم با وجود بودن بر صراط مستقيم تحصيل حاصل نيست چون صراط حقيقتش هميشه متجلي با سبل است تجلي حقيقت صراط هميشه با سبل است چون اين مطلق است اگر مطلق مي خواهد خودش را جلوه دهد نشان دهد با سبيل نشان مي دهد پس كسي كه واقع است بر سبيل واقع است هر چند كه اين بر صراط است هر قدر آن به اطلاق نزديكتر مي شود آن صراطش اتحاد بيشتري با سبل زيادتري دارد هيمنه بيشتري بر سبل بيشتري دارد اما در نهايت بر سبيل واقع است لذا تقاضاي هدايت كسي كه بر صراط واقع است تقاضاي غلطي نيست تحصيل حاصل نيست بلكه از مرتبه اي به مرتبه ديگر تقاضا كردن است و ورود به مرتبه ديگر را مي خواهد

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

آنجا كسي كه عين صراط است حقيقت طوليه اولا در آنجا هم دو مبنا است كه آيا كسي كه عين صراط است در صراط واقع است در صراط دارد حركت مي كند همه صراط با وجود او فعليت پيدا كرده است يا دارد او فعليت مي دهد الان باز هم به صراط، دو مبنا است كه بعضي مي گويند همه صراط با وجود او فعليت پيدا كرده بعضي ها مي گويند او به صراط فعليت داده حركت او ديگر عرضيه است، در ظهور تفاصيل براي اهالي صراط است كه اين بحثش مبنايي است اين باشد انشاءالله در آن دقايق سؤال خيلي خوبي است اما اين باشد براي آن بحث دقيقه هايي كه در اين بحث مطرح مي شود كه مربوط مي شود به انسان كامل مطلقي كه اين انسان كامل مطلق آيا حركت دارد يا ندارد خداي تبارك و تعالي فوق مالايتناها است بما لا يتناها است پس اگر كسي در اين مسير حركت مي كند فوق مالايتناها به مالايتناها هميشه برايش مقصد است هميشه در صراط است اما ممكن است براي ديگران از اين صراط اصلا بويي و بهره ديگري هم نباشد اما اين براي خودش صراط اينگونه نيست كه حتما براي رفتن ديگران باشد، بلكه كسي كه خودش بر صراط است دارد حركت مي كند اين خودش مقصود به ذات است لذا ممكن است ديگري هم به اين مسير قدرت حركت پيدا نكند حتي انبايي عزام در اين مسير قدرت حركت را پيدا نكنند حتي، فرض است ديگر، ما حالا بحث دقيق الان نمي كنيم كه مي شود يا خير اما فرض است حتي اگر اين را هم فرض كنيم مانع ندارد پس كسي كه خودش عين صراط است مانعي ندارد كه باز هم بر صراط باشد حركتش بر صراط باشد حركتش بر صراط خارج از وجود خودش نيست عرض كرديم صراط قائم به وجود آن انسان مطلق است هميشه

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

تعينش بله، تعين اگر دقت كنيد تعين غير از تحقق است لذا براي معصومي كه مطلق است صراط صراط است و سبل نيست، اما براي ديگران صراط سبل است تعين است صراط به سبل است براي ديگران چون خودشان مطلق نيستند اما براي كسي كه مطلق است تعين صراط ندارد ديگر براي او بلكه تحقق دارد صراط به همان اطلاقش

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

آن هم عرض كرديم اهدنا الصراط المستقيم براي او همين جوابي كه به ايشان داديم از آن وقت تا حالا براي همين بود كه آيا اين حركت عرضيه مي شود حركت در ظهور اجمال به تفصيل ميشود حركت درادامه ايجاد صراط مي شود كه ديگر آنجا سبل نيست كه آنها ديگر مباني مختلفي است در بحث مباحث كلامي و عرفاني كه آنجا بايد سر جاي خودش اين بحث ولي اقوالش همين اقوالي بود كه خدمتتان عرض كردم اقوال مختلفش اين ادامه بحث مي فرمايد كه چهارمين بحث اين است كه با اينكه امر محفوظ‌ در سبل است روح سبل است مطلق اين متعينات در سبل است اما با اين حال تقاضاي هدايت از صراط به صراط تحصيل حاصل نيست از سبيلي به سبيل ديگر است پس اين هم يك بحثي بود كه ايشان ديگر فرمودند و واردش نشويم يك جواب و شبهه ديگري را مطرح مي فرمايند كه با اينكه شريعت ما اكمل و اوسع جميع شرايع است مطلق همه شرايع است اگر به تعبير ديگري بخواهيم بگوييم اكمل است به تعبيري بگوييم مطلق همه شرايع است يعني شرايع ديگر متعينات اين شريعت هستند متيعنات و ظهورات اين متعين اين شريعت هستند اما اين شريعت اكمل از شرايع ديگر هست آيا كسي كه بر اين شريعت است مي تواند تقاضا بكند مرتبه اي از صراط را كه اهالي شريعت سابق بر آ‌ن بودند يا خير؟ مي تواند. چرا؟ به اين جهت كه اين شبهه را مطرح كردند كه اگر اين طور باشد پس نبايد بخواهد در حاليكه آيه فرمود كه اولئك مع الذين انعم الله اليهم من النبيين و صديقين و الشهدا و الصالحين و حسن اولئك رفيقا و اينها مطلق است ممكن است متدينين و صديقين و شهدا و انبيايش كه قطعي است انبيايش كه انبياي سابق بودند نبي ختمي را كه شامل نمي شود اين تقاضا مي كند مقام نبيين سابق را صراط نبيين سابق را ايشان مي فرمايد كه اينكه ديني اكمل از شرايع ديگر باشد اما متحقق به دين و راسخ در دين غير از اين حقيقت آماده بودن دين استعداد دين براي كمال است دين آمادگي دارد اما اين متحقق و متعبد در دين ممكن است رتبه اش رتبه اي باشد كه كمتر از آن نبي راسخ در آن دين باشد لذا تقاضا مي كند آن رسوخ را كه نبي سابق داشته آن رسوخ هم كه همان كمال آن سبيل است نه تعين آن سبيل سابق كه اينها را بعدا قبلا بحثش را كرده ايم كمال آن سبيل سابق است نه حد آن سبيل سابق تقاضا مي كند كمال آن سبيل را و اين تقاضا صحيح است با اينكه اين دينش اكمل از دين آن نبي سابق از جهت ديني است اشكالي هم ندارد اين رسوخش را مي خواهد

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

درست است چون در بحث فرع بعدي هم عرض مي كنيم كه عمل سقف دارد و اين سقف عمل رسوخش كه الان مي گويد رسوخ اينجا من هم تعبير به رسوخ كردم رسوخ غير از عمل است رسوخ نظام علمي وجود است كه در نظام علمي ملكه وجودي مي شود فقط با عمل ملكه ايجاد نمي شود بلكه بايد يك والراسخون في العلم كه آنهايي كه رسوخ پيدا مي كنند از جهت علمي وجودشان يك سعه اي پيدا كرده كه سقف عمل محدوديت دارد اليه يسعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفع عمل صالح يك حدي از كمال را ايجاد مي كند ممكن كسي به همه عمل رسيده باشد اما در مراتب كمالات علميه كاملا متفاوت باشند ده نفر همه سقف عمل را هر چه كه به ‌آن رسيده انجام داده اند اما در نظام مراتب وجود مراتب دارند چرا به چه جهتي مراتب دارند با اين كه عملشان واحد است از جهت عملي و همه را انجام د اده اند از جهت نظام علمي وجودشان كه آن عمل چيست انشاءالله بايد در جاي خود عرض كنيم پس اينها هم منافات پيدا نمي كند اينها يطع الله والرسول هستند تبعيت خدا و رسول را كرده اند تابع بوده اند همه عمل را انجام داده اند اما تقاضا دارند و خداي تبارك و تعالي وعده داده كه اينها ملحق شوند به صراطي كه نبيين داشته اند به صراطي كه صديقين و شهدا و صالحين داشته اند كه آنها با اينكه نبيين قطعا بر اديان ديگر بودند از جهت ظاهري يعني آن ديني كه تعينات اين دين است و ازجهت صديقين وشهدا اطلاق دارد همه صديقين و شهدا و صالحين را چه بر دين ديگري باشند چه بر اين دين باشند شامل مي شود لذا ايشان اينجا مي فرمايد كه اين هم اشكالي ندارد جوابش را با اين مي فرمايند كه نكته اش را مي خوانيم و ان المؤمن المتعارف من مؤمني شريعت محمد صل الله عليه و آله و سلم مع كون شريعه اكمل و اوسع از همه شرايع ليس اين مؤمن به اكمل من نوح و ابراهيم عليهم السلام مع كون شريعتهما اقدم و اسبق و اين اقدم و اسبق بودن از جهت تعينشان است اينها اكمل نيستند اما اقدم و اسبق هستند و ليس ذلك الا ان حكم ايشان از اينجا مي خواهد منتقل شود به يك نكته بسيار دقيقي يك شبهه بسيار عظيمي و ليس ذلك الا ان حكم شرايع والعمل بها اين يك قاعده است ان حكم شرايع والعمل به اين شرايع غير حكم الولايه الحاصله من التمكن فيها والتخلق بها اين كه شريعتي را كه كسي عامل است غير از اين است كه در اين شريعت پس از عمل ولايتي را كه اين شريعت مي خواسته در وجود اين محقق بشود غير از آن است يعني عمل به تنهايي ايجاد ولايت و آن ملكه راسخه را نمي كند اين زمينه آن ولايت و ملكه راسخه را انجام مي دهد اين زمينه را ايجاد مي كند اما دنباله اش چيزهاي ديگر هم مي خواهد همانطوري كه قبلا عرض كردم حضرت آيت الله بهجت رحمه الله عليه درباره جعفر آقاي مجتهدي نقل شد از ايشان كه پيش ايشان فرموده بودند عرض كرده بودن كه آقا مثلا جعفر آ‌قا خيلي اهل عمل بود و لذا ببينيد به علم نيست ايشان چقدر مشاهدات ايشان فرمود كه خدا مي داند كه جعفر آقا با اين عمل اهل علم بود شعاع وجودي ايشان تا كجاها را فرا مي گرفت شعاع وجودي ايشان همان عمل را ضميمه كنيد با اين نظام علم نه علم هم حالا بعد عرض مي كنم كه خود ايشان هم وعده مي دهد كه علم را بيان مي كنيم كدام علم است كه نه فقط همين علمي كه ما فكر كنيم كه اين هم يك شأن است يك ظهورش است نه اينكه اين باشد و اين علت تام باشد و اين قطعا نيست لذا مي فرمايد كه اين قاعده ان حكم شرايع والعمل شرايع غير حكم ولايت الحاصله من التمكن در آن شريعت و التخلق به آن شريعت غير از ‌آن است فصاحب مقام توحيد الخالص و ان كان من اهل الشرايع سابقه كه انبياي سابق مثلا باشند اكمل و افضل من من لم يتمكن من مقام التوحيد و لم تستغر حيات المعرفه في روح و لم يتمكن نور هدايت الهيه من قلب و ان كان عامل بشريعت محمديه صلوات الله و سلام عليه التي هي اكمل شرايع و اوسع شرايع پس تنها عمل به شريعت و ظاهر نيست اين عمل لازم هست اما كافي نيست شرط لازم است اما شرط كافي نيست

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

شريعت يعني آن حقايقي كه براي عمل آمده اوامر و نواهي دين

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

اكمل و اوسع بودن غير از سختر بودن است اكمل بودن يعني تامتر همه جواب همه آن چه كه لازم دارد انسان را داشته باشد همه احتياجات وجودي انسان با همه رشدي كه انسانها پس از زمان موسي عليه السلام كرده اند همه آن رشد را هم لحاظ كرده دستور داده برايش براي همه اش دستورش هم علاوه بر كميت كيفيت هم در آن لحاظ شده به چه جهتي يعني اينكه شريعت موسي در قبال سختي و سخونتي كه مردم آن زمان داشته اند براي تعديل آنها شريعت بسيار سختگيرانه بود اما شريعتي كه براي امتي كه متعادل هستد امت وسطند وقتي كه مي آيد اين شريعت براي امت وسط اعتدالش اكمليتش است خود اين اعتدال اكمليتش است لذا اكمليت به تعداد و كثرت نيست اكمليت به اعتدال است لذا نه شريعت موسي معتدل نبود چون موسي معتدل نبود نه شريعت موسي اعتدال شريعت ختمي را نداشت چون مردم اين كشش اعتدال را در آن زمان نداشتند مردم يك جهتي در درونشان رشد كرده بود كه بايد اين شريعت با اين رويكرد براي اينها وارد مي شد كه بتوند اينها را به سمت اعتدال حركت بدهد اما شريعتي كه امت وسط آن شريعت برايشان مي ‌آيد اين امت وسط اين شريعت برايشان اكمل است

سؤال ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

ببينيد دقت در كلام ايشان بكنيد جواب را مي دهد كسي كه آن شريعت را انجام داده علاوه بر انجام آن شريعت تمكن توحيدي را كه آن شريعت آورده بوده در وجودش محقق كرده با كسي كه در اين شريعت عمل به شريعت كرده اما تحقق توحيد در وجودش هنوز نشده تمكن پيدا نكرده قطعا آن تمكن با اينكه آن تمكن تعين در آن است افضل از اين كسي است كه هنوز هيچ مرتبه اي از تمكن يا مرتبه ضعيفتري از اين تمكن در وجود او محقق شده بخصوص اينكه تمكن توحيدي رتبه اي و مراتب طوليه دارند آن مرتبه اي از توحيد را در وجودش محقق كرده اما اين نكرده اين فقط عمل كرده آن مرتبه قطعا افضل از اين است لذا مي فرمايد و من الجائز ان يستهدي چون اينطوري است پس جايز است كه طلب هدايت كند صاحب مقام داني كه در اين شريعت من اهل شريعت الكامله و يسأل الله الهدايه الي مقام الصاحب مقام العالي من اهل شريعت التي هي دونها مقام عالي شريعت دون است اما اين مقام ضعيف شريعت كامل است اين طلب كند رتبه او را اشكالي ندارد اين رتبه او يعني كمال او را نه تعين او را بعد اينجا ايشان از اينجا استفاده مي كند كه شبهه ايجاد شده من اعجب ما ذكر في هذا المقام از آن حرفهاي عجيبي كه در اينجا زده شده اين است كه بعضي از محققين من اهل تفسير جوابا من هذه الشبهه خواستند غير از اين جوابي كه ما داديم جواب بدهند اينكه مي گويند كه دين خداي تبارك و تعالي واحد است و هو الاسلام همه نكته كليدي شان اينها اين است كه همه اديان معارفش واحد است تفاوت اديان در شريعت است يك شريعيت اكمل از شريعت ديگري است وليكن همه در معارفشان واحد هستند لذا اگر كسي آن شبهه شما آنوقت وارد مي شود اگر كسي يطع الله والرسول اين تبعيت كرد از رسول و خدا در اين شريعت تامه قطعا بايد افضل باشد از جهت وجودي از كسي كه صاحب معارف و شريعت مقام شريعت سابق باشد چرا بايد بالاتر باشد چون معارف كه واحد است مراتب ندارد پس اين معارف را به دست آورده است معارف را به دست آ‌ورده پس با آنها علي السواست تفاوت در شريعت بود كه اكمل و انقص داشت ناقص داشت اين اكمل را متحقق كرده پس تمام رعيتي كه اطاعت خدا و رسول بكنند در دين ختمي طبق نظر اين محقق بايد افضل باشند از تمام انبيايي كه در شرايع سابق عمل به دينشان مي كردند به طور اطلاقي همه رعيتي كه عمل به دين مي كنند بايد افضل از آنها باشند در حاليكه قطعا اين را كسي نگفته بله وارد شده كه علما و امتي افضل من انبياء بني اسرائيل اولا انبياي بني اسرائل فرمودند نفرمودند انبياي اولوالعزم ثانيا فرموده علما و امتي نه عاملين امت من، كه علما و امتي هم ثالثا تعينش و قدر متيقن در حضرات معصومين عليهم السلام است كه تصريح كردند كه اهل علم وقتي مي آيد آن قدر متيقن و آن فرد مصداق تامش قطعي اش حتما حضرات معصومين هستند كه والذين اوتوا العلم كه اينها در جاهاي مختلف به كار برده مي شود همه منصرف در مرتبه اولش انصراف به عنوان مصداق تامش حضرات معصومين هستند لذا مي خواهم بگويم آن روايت كه وارد شده با اين سه مرتبه اينطور نيست كه عام باشد و شامل همه رعيت شود لذا مي فرمايد ان دين الله واحد و هو الاسلام و المعارف الاصليه و هو التوحيد و النبوه والمعاد و ما يتفرع عليها من المعارف الكليه واحد في الشرايع اين را چه كسي مي گويد اين كسي كه محققي كه در مقام اين جواب برآمده كه جوابش هم غلط است ولي به عنوان فعلا دارد تقرير جواب را مي كند و انما مزيت هذه الشريعت پس اين شريعت بر شريعت قبلي چه فضيلتي دارد في اوسع و اشمل لجميع شئون حيات اين اين اوسعيتش فضيلتش است فهي اكثر عنايت چون اشمل و اوسع است اكثر عنايت بحفظ مصالح العباد مصالح عباد را بهتر رعايت كرده علي ان يك فضيلت ديگري هم اين دين دارد همان محقق دارد مي گويد باز كه اساس هذه الشريعه موضوع علي الاستدلال بجميع طرقها من الحكمه و الموعظه والجدال الاحسن شرايع ديگر گاهي اساسشان استدلال نبوده فقط موعظه حسنه بوده مثل دين عيسي عليه السلام يا بعضي شان در حقيقت تحكم و حالت آن شدت برخورد بوده مثلا دين موسي عليه السلام اين شريعت همان معارف را فقط بر اساس استادلال آن به جميع انها استدلال بيان كرده اين هم يك فضيلت ديگر است در بيان نه در عمق معنا نه در مقصد و اصول بلكه در طريق بيان اصول آنجاها به طوري بوده اينجا طور ديگري بيان شده ثم ان الدين و ان كان دين واحد اين هنوز تتمه كلام آن است دين واحد والمعارف الكليه في الجميع علي السوا غير انهم سلكوا سبيل ربهم چون يك راه بوده معارف هم واحد بوده آنها زودتر از ما رفتند چون زودتر رفتند مي شود تقاضا كرد هدايت آنها را چون زودتر از ما رفتند زمانا مقدمند السبق لمن سبق كه سبق و سبقت مال كسي كه سبقت گرفته قبلا لذا بايد به حساب آنها نوشت لذا مي فرمايد كه غير انهم سلكوا سبيل ربهم قبل سلوكنا و تقدم عليه ذلك علينا فامر؟؟‌الله فيما كانوا عليه فالاعتبار بما صاروا عليه كه ما طريق آنها را بدهيم كه همان من النبين كه در آن آيه آمده اقول حالا ايشان از اينجا وارد ميشود به يك شدتي در مقابل اين نظر كه تو نگاه اول ممكن بود به ذهن انسان نيايد اشان مي فرمايد كه اين علاوه بر اينكه با مسالك تفصيلي مخالف است اين از يك نگاه مادي و از يك فكر مادي فقط مي تواند نشأت بگيرد حالا چرا ببينيد دقيق ببينيد چقدر حرف در نگاه اول به اين مسئله شايد انسان احساس نكند كه نگاه به اين مسئله خيلي دقيق مي شود و هذا الكلام مبني علي اصول في مسلك التفسير مخالفه للاصول التي يجب ان يبتني مسلك التفسير عليها فانه مبني علي انه حقايق المعارف الاصليه واحد من حيث الواقع من غير نكته دقيقش همينجا است همه معارف واحد هستند از حيث واقع يعني حقيقتي در خارجه چون معارف در عيني كه بر اي ما عنوان معارف پيدا مي كند اين معارف از كجا رسيده براي انسان از واقع وجود، ما معتقديم خداي تبارك و تعالي موجود است ما معتقديم اسماي الهي موجودند ما معتقديم ملائكه الله موجودند چون موجودند رسيدن آنها ادراك آنها چون ادراك واقع است واقع كه فقط عالم ماده نيست، خداي تبارك و تعالي موجود است يا خير ملائك الله اسماي الهي موجودند يا خير ما معتقد هستيم اين حقايقي كه در خارج موجودند اين حقايق موجود در خارج داريم با همان زبان عموم اين حقايق موجود در خارج ادراكشان براي انسان مراتبي از ادراك است همه به يك مرتبه از واقع نمي رسند در ادراك در شناختشان نسبت به خدا و ملائكه و حقايق وجودي به يك لذا ابراهيم خليل الرحمان در برهه اي از زمان نوري ابراهيم ملكوت السماوات والارض يا آنجايي كه تقاضا مي كند كه خدايا احيا را به من نشان بده كه در آن مرتبه وقتي خطاب مي شود تو آيا اطمينان نداري مي گويد لكن آيا تو ايمان نداري اولم تؤمن قال بل ليطمئن قلبي بلي ليطمئن قلبي اطمينان قلب يك مرتبه ديگر از ايمان است الي ماشاءالله در قرآن ببينيد مراتب را در حاليكه اين آقا با اينكه قائل است اين حقايق يك واحد است در اديان هم واحدند ناخودآگاه اقرار كرده كه در همه اديان مراتب ندارد و اگر مراتب نداشت ببينيد دنباله اش ؟؟‌مي آيد اينكه نسبت مي دهد به اين آقا فكر نكنيد كه به گردنش مي گذارد اين در دنباله مطالبش و جاهاي مختلف اين حقيقت را ابراز كرده قرائن كلامش بر اين نمي شود بگويد كه حمل كن بر آن جهت ديگري كه نه تنها كلام اين محقق كه صاحب المنار است تنها اينجا نيست بلكه جاهاي مختلفي بيان مطلبش و سنخ تفسيري اش را بيان كرده لذا مي فرمايد كه پس اينها مراتب ندارند درجات نبايد داشته باشند و كذا ساير اگر اينها مراتب نداشتند ساير كمالات باطني معنويه هم آنها هم به تبع اين معارف بايد درجات نداشته باشند اگر اين طور شد دنباله اش فأفضل الانبياء المقربين مع الأخص المؤمنين من حيث الوجود و كماله خارجيه تكوين علي حد سوا هر كسي به اولين مرتبه ايمان رسيد از جهت آن معارف و آن اصول و معارف با آن نبي كه راسخ در آن علم است بايد واحد شود چون مراتب ندارند اين ها به اولش رسيدي يعني به آخرش هم رسيدي چون مراتب ندارد و يك واحد و مرتبه است هر كسي رسيد آنجا همه در حد صغار تفاوتشان به وانما تفاضل بين نبي و مردم عادي به حسب مقامات مجعوله بالجعل تشريعي در كثرت عمل به شريعت است فقط، كثرت عمل به شريعت من غير ان يتكي علي تكوين تكوين كه آن حقايق و معارف وجوديه باشند به او كاري ندارد اين تفاوت در او نيست تفاوت در عمل به مقدار عمل است كثرت عمل است كه هر كسي كثير تر بود او فضيلتش بيشتر است ديگر حالا در روايات دارد كه هبذا نوم الاكياث خوشا به حال آن نوم اكياث چه بسيار برتر از كثرت صوم و صلات ديگراني كه شب را به بيداري و روز را به طاعت مي گذارند آن كيثيت مطلوب دين است آن كيث بودن كيث ايماني نه كيسي كه مكر شديد باشد كيسي كه نور ايمان در آن باشد اما اين اكيس اگر مي خوابد خوابش هم عبادت است بر خلاف آن كسي كه بيدار است دارد عمل مي كند اما عملش و آن عبادتش هم ريا محقق مي شود چون معارف را آن قائل نيست مي گويد همين عبادت شرط است ديگر باطني در كنار اين ظاهر در كار نيست

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

نه ديگر تا گفتيد درجات مختلف شد يعني آن دين با اين دين متفاوت مي شود از جهت مراتب

سؤآل

تا گفتيم اين اديان واحد است علت واحد بودن چيست و چرا واحد است با اينكه شرايع مختلف شدند همه به يك جا مي رسانند و وقتي همه به يك جا مي رسانند و لذا عامل به اين شريعت و آن شرايط از جهت معارف به يك جا مي رسانند معارف اصل نيست اصل خود عمل است اگر عمل اصل شد عمل در نظام ظاهر اساسش محقق مي شود آن كه مي گوييم الاعمال بالنيات كه نيات است كه نشان مي دهد كه اعمال چه رتبه اي از وجود آن معني ندارد چون تمام اديان با تمام كمال چون ما معتقديم اعمالي كه در هر ديني آمده نازله معارف آن دين است سعه و زيقش دائر مدار سعه و زيق معارف آن دين است اگر ديني در جانب اعتدال تامه نشأت گر فته از معارف تام آن دين است اينها با هم مرتبطند مثل اينكه عمل شما نازله وجود شماست شما تصميم كه مي گيريد نيت كه مي كنيد شوق به عمل كه پيدا مي كني مرتبه اشتياق شما مرتبه تصديق شما مرتبه اينها اثر مي گذارد در عمل نه اينكه اگر شما عمل يك نماز جماعت خوانده مي شود نبي ختمي است و معمومي، اگر عمل شرط باشد در اين كه شرط كامل فقط بايد تام باشد و فقط و فقط بايد همه در اين نماز يكسان با شند اما نبي ختمي معراجش نمازش معراج بقيه هم همينجا سير كردند همينجا در حاليكه اگر گفتيم كه معارف يك مرتبه هستند هر كسي كه ايمان آورد اولين مرتبه ايمان آخرين مرتبه ايمان يكي مي شود ديگر تفاوت ندارد لذا نمي شود بگوييم مؤمن شريعت ختمي با مؤمن شريعت غير ختمي از جهت مرتبه وجودي متفاوتند اگر به تمام شرايط ايمان عمل كردند دنباله اش ايشان مي فرمايند كه و انما التفاضل بحسب مقامات مجعوله بالجعل تشريعي من غير ان يتكي علي تكوين كما انا التفاضل نگاه برمي گردد به مادي چرا چون ما تفاضل را در عالم اعتبار مي بينيم مي گوييم ملك يك ملك است كسي كه پادشاه است با رعيت از جهت انسانيت واحد هستند يا خير؟ از جهت انساني واحدند تفاوتشان در يك جعل اعتباري است كه اين شده پادشاه آن شده رعيت كه اگر دوباره برگرديد جعل را عوض كني اين را بكني پادشاه آن را بكني آن را رعيت جعلي عوض نمي شود اين مي شود پادشاه آن مي شود رعيت عيبي هم ندارد هيچ بر يك نكته واقعي مبتني نيست كه اين اگر خواستي اين رعيت را بكني پادشاه و آن پادشاه را بكني رعيت خلل در عالم واقع و وجود ايجاد شود چون جعل اعتباري است و چيزي بيش از اين نيست لذا مي فرمايد تفاضل بين ملك و رعيت انما هو بحسب مقام الجعلي الوضعي من غير تفاوت من حيث تفاوت وجود الانساني هر دو انسانند حيث انسان بودن لذا در اينجا هم اگر اين را قائل شديم اين خيلي حرف است يعني يك شبهه بسيار دقيقي است كه در نگاه اول انسان اول عمل كار را نمي بيند دارد ابتداي شبهه را ظاهر شبهه را مي بيند اما اگر مثل اين نگاه رفتيد در عمق شبهه را نگاه كرديد ديديد به كجا مي زند بعد مي فهميم كه خيلي حرفها اين بوي شبهه در بيان معارف هست اين نگاه به آن عمق عقبه فكر است نه به آن ظاهر فكر، اين را بايد ياد مي دهد به ما كه در نگاه اول ما ها يك دفعه تا به ما مي گفت اين فكر مادي محض است مي گوييد بيچاره چه گفت شما مي گوييد مادي محض است دنباله اين و لهذا الاصل اصل الاخر اين اصلي كه اينجا گفتيم يك اصل ديگري است كه يبني عليه كه اين بر ان مبتني است و هو القول باصاله الماده و نفي الاصاله اما وراء‌ماده و توقف في الا ببينيد اين هم يك اصل ديگر الا في الله سبحانه بطريق الاستثنا بدليل همه عالم وجود عالم ماده است اين قول قائل است كه همه عالم وجود مادي است غير مادي معنا ندارد همه مادي است غير مادي معنا ندارد اگر خدا را مي گوييم غير مادي است چون دليل آمده فقط، اين هم تعبدي است والا غير ماده اصلا نداريم خدا را مي گوييم غير مادي است قبول مي كنيم نه به دليل عقلي و استدلال نه با برهان بلكه با تعبد چرا چون دليل وارد شده كه خدا غيرمادي است دليل يعني چه يعني نقل يعني روايت يعني آيه، وارد شده كه خدا غيرمادي است چون وارد شده خدا غير مادي است ما اين را تعبدا قبول مي كنيم ولي غير از او را اصل اين است كه همه چيز مادي است اگر يك جاي ديگري هم دليل ديگري اقامه شد ما دليل را فقط تعبد در مسئله مي بينيم با اينكه اين مي گويد اين مبتني بر اين است خيلي ابتلا عقبه فكر چقدر سخت است به دست آوردنش شما آن فكر را كجا فكر مي كرديد به اينجا بكشد مي گويد او مبتني بر يك اصلي شد كه ما مراتب وجود نداريم بعد مبتني مي شود اين كه مراتب وجود نداريم بر اينكه فقط يك حقيقت در عالم موجود است كه عالم ماده است عالم ديگري نداريم اگر هم جايي قبول مي كنيم كه عالم د يگري است با تعبد و تخصيص، والا اصل اين است كه همه چيز عالم ماده است اگر جايي تخصيصا با اينكه آن اطلاق شاملش است اما دليل آمده ما ديگر نمي توانيم مقابل دليل نقل بايستيم حالا اين چون اينطوري آمده ما هم قبول مي كنيم في الله سبحانه آن هم به طريق الاستثناء بدليل وقد وقع في هذه الورطه من وقع خيليها افتادند لاحد امرين دو علت داشت ام القول بالاكتفاء‌ بالحس اعتمادا علي العلوم الماديه يا اينكه اينها فقط حس را مي شناسند غير حس ادراكات ديگر ر ا قبول ندارند اگر هم يك زماني مرتبطند با ادركهاي ديگر نگاه حسي به آن ارداكات مي كنند يعني واقعا آن چه را كه چشمشان ببيند مي پذيرند آن نگاهي است كه در قرآن دارد دائما تخطئه مي كند كه نگاه حسي ما نمي بينيم نيست، معاد را دائما آنها مي گويند اين استخوان پوسيده را تو مي گويي برمي گردد ما چيز ديگري غير از اين نمي بينيم حداكثر ديدشان مي گويند ما ديديم آبائمان بر اينند ما اين را قبول كرديم اين را قبول كرديم كه اين ارتباط حسي محسوس مرتبط است يعني انقطاع نگاه منفصل ما نمي توانيم بپذيريم نگاهي كه وراي اين نگاه چشم و نگاه چشمي باشيد پدرمان را ديديم بر اين بود پدرمان هم پدرشان را و همينطور آبائشان پس بر حق است، دليل بر حقانيت نگاه حسي است لذا اينجا به يا اين است مي گويد و اما القاء‌تدبر في القرآن بالتكتفاء بالتفسير بالفهم العامي همين ظاهر اولي اولي هيچ از اين عبور نكنيم از اين ظاهر ا ولي ظاهر اولي شرط است اما شرط لازم است اما كافي نيست چنانچه حضرات معصومين در رواياتي كه مي آيد خودشان چگونه ياد مي دهند كه از اين ظاهر با مراتب عمق آيات را بايد منتها با ضوابط خودش نه هر طوري نه هر كسي با ذوق خودش با ضوابط و آن حقايقي كه براي اين قرار داده شده با منطقي كه اين كار دارد خودش كه آن منطق هم از حضرات معصومين رسيده براي ما از آن چيزي كه اتكاء بر يقينيات است مبتني بر بديهيات است براي ما رسيده لذا مي فرمايد كه اما القرب بالاكتفاء بالحس اعتمادا علي العلوم المادي و اما القاء‌التدبر في القرآن بالاكتفاء‌بالتفسير بالفهم الكلام العامي و للكلام ذيل طويل اينجا ديگر ما ادامه نمي دهيم انشاء الله بعدا و خامسها خامسش اين است كه ان مزيت اصحاب صراط المستقيم بر غير اينها و كذا صراط اهل صراط مستقيم بر سبيل غيرهم يعني اين صراط خودشان بر غيرشان صراطشان بر سبل انما هو اين مزيت به علم است بالعلم للعمل، فلهم من العلم بقام ربهم ماليس لغيرهم از قد تبين من ما مر ان العمل التام مي گويد اين را ما قبلا گفتيم در همين هم جلسه قبل بود هم ابتداي اين جلسه ام العمل التام موجود في بعض السبل همه من يطع الله و الرسول همه عمل را محقق كرده اطاعتش تام است اطلاق دارد اين اطاعت من يطع الله والرسول هيچ مخالفت نكرده با اينكه عمل تام موجود است في بعض السبل التي دون صراطهم كه اين سبل دون صراط هستند فلا يبقي لمزيتهم اما با اين حال اينها تقاضا مي كنند مقام نبي دين سابق را با اينكه همه اين شريعتش اكمل بوده در شريعت اكملش هم همه را اطاعت كرده هم شريعت اكمل بوده هم همه را اطاعت كرده اما باز هم تقاضا مي كند مقام نبي شريعت سابق را كه آن نبي شريعت سابق شريعتش نسبت به اين شريعت اكمل نبوده اما اين تقاضا مي كند او را اين چه تفاوتي بين اين و آن است كه او را مي خواهد مگر اينكه تفاوت در علم باشد استدلال را دقت در استدلال را توانستيد بگيريد ان العمل التام موجود في بعض السبل التي دون صراطهم فلا يبغي لمزيتهم الا العلم اما ما هذا العلم و كيف هو و نبحث انه انشاءالله في قوله تعالي انزل من السماء ماء فصالت اوديه بقدرها كه يك قدري هم يك جلسه يك كمي صحبت كرديم اما انشاء الله كه همان علم اطلاقي است كه يعني هيچ حي و حدي را از حدود علمي ندارد كه هر چه به سمت سعه وجود انسان بالاتر مي رود آن سعه وجود با علم اطلاقي همراه تر است كه حالا آنجا و همچنين يشعر بهذه المعنا قوله تعالي يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات يرفع الله الذين آمنوا منكم اهل ايمان بالا مي روند اما والذين اوتوا العلم درجات درجات مربوط به اهل عمل هم درجه دارند يا خير، بله دارند، اهل عمل درجه دارند در اين كه اهل عمل درجاتشان در تلبس و اطاعت متفاوت است يكي مطيع تام است ولي وقتي به اطاعت تامه رسيدند آنهايي كه به اطاعت تامه رسيدند در عمل حالا مراتب دارند در علم پس اول مراتب عمل است كه كسي اطاعت تام دارد يك كسي اطاعت ناقص مراتب اطاعت اما وقتي رسيدند به اطاعت تام آنهايي كه در مرتبه اطاعت تام هستند حالا آنها خودشان درجات دارند به لحاظ مرتبه والذين اوتوا العلم درجات نيايم بگوييم كه يك كسي علم دارد و اهل عمل نيست قياس در اينجا باطل است قياس در اينجا بين اهل عمل تام است كه وقتي عملشان تام شد مراتب وجوديشان به مراتب علم است آن هم علم هم نه اين علم حصولي مفهومي فقط كه اين مي تواند يك نزول نازله اي از آن باشد اما نه اين علت تامه علت تامه علمي است كه العلم نور يقزف الله نور من يشاء كه آن هم علتش يك مبدأ‌شيعه حقيقت شيعه انشاءالله در آن بحث انزل من السماء ماء آنجا انشاء الله مطرح مي شود

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

عمل در ظرف زمان محقق مي شود در عالم ماده محقق مي شود و مقداري كه دين براي ما از عمل را آورده هميشه امكانپذير از عمل است چون از ما خواستند دستور است اگر طوري باشد فوق طاقت ما ملا طاقتنا مي شود مالا طاقت لنا خواست مالا طاقت لنا لا يكلف الله نفسا الا وسعها و همچنين ما لا طاقت لنا بعد اسرا علينا تمام آن چيزهايي كه در آن آيه هاي شريفه آمده نشان مي دهد كه اعمالي از ما خواستند در وسع عملي و انجام ماست مي توانيم حتي بحث بسيار عالي است كه نمي رسيم ولي اين را عرض كنيم كه حرج كه براي انسان پيش مي آيد حرج كه گاهي دو تا عمل است نمي تواند دو تا را با هم انجام دهد و مجبور است يكي را انجام دهد مرحوم علامه در بحث جلد شش الميزان آنجا مي فرمايد كه حرج مبدأش اختياري است ممكن است بيست سال قبل كاري كرده كه الان مبتلا لذا انبيا به حرج مبتلا نمي شوند انبيا تحرج برايشان نيست با اين نگاه علم اما ظرفش و خواستش در نگاه ظرف علم وجود انسان است كه كل وعاع يضيق بما كل جعل في الا وعاع؟؟ فانه يتسع هر چه علم بيشتر در دل انسان جا بگيرد به فرمايش اميرمؤمنان سعه وجود ايجاد مي كند پس اگر اين اطلاق دارد كه كه هر چه علم در وجود انسان جا بگيرد سعه وجودي دارد پس حد ندارد چون سعه ايجاد مي شود سعه هم عالم ماده نيست

سؤال؟؟؟؟؟؟

بله عملش نازله اش است

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

علم يهتف بالعمل اما يهتف بعملي كه در نظام عالم ماده محقق مي شود اما حقيقت علم حقيقت عمل است علي و ان النيت افض من العمل علي و ان النيت هي العمل روايت است علي و ان النيت هي العمل آن عمل به معناي عام خودش مي شود خود علم مي شود عمل در آنجا اما اينجايي كه علم مبدأ‌ عمل و ت؟؟‌عمل را مي طلبد آن عملي است كه در نظام فيزيكي امكانپذير مي شود اما روح آن عمل علم است لذا علم يهتف بالعمل و مقرون بالعمل آن علم است كه دعوت مي كند و قرين است اما عمل در يك حيطه اي لذا امروز براي ما عمل امكانپذير است امروز روز عمل است اما قيامت جاي عمل است يا خير؟ نه آنجا جاي جزا است آنجا جاي عمل در كار نيست اما خود عمل هم يك معناي عامي دارد كه به معناي عامش علم هم عمل به معناي عام كه آن هم بحثي است كه علي و ان نيت هي العمل خود حقيقت نيت حقيقت عمل است آن هم با حصر علي و ان النيت هي العمل كه در فراز قبل مي فرمايد كه ان نيت افضل من العمل يا انما الاعمال بالنيات يا روايات متعددي كه انشاءالله باب نيت است لذا مي فرمايد كه اين يك شاهد بود كه يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات و همچنين كذا قوله تعالي اليك يصعد كلم الطيب والعمل الصالح يرفع عمل صالح كارش رفع كلم طيب اما كلمه طيب اليه يصعد وظيفه او ابزاري است اما وظيفه اين ذاتي است اليه بسوي او به سوي خدا يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه آن كلام طيب را و همچنين فالذي يصعد اليه تعالي هو الكلم الطيب و هو الاعتقاد والعلم و ام العمل الصالح و شأنه رفع الكلم الطيب والامداد دون الصعود اليه تعالي و سيجيع تمام البيان فالبحث ان الآيه انشاءالله ما مي خواستيم بحث روايي را هم تا يكي از رواياتي كه خيلي عظيم بود بخوانيم كه متأسفانه محقق نشد

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته